



الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

نام اثر:

تپش قلب

نویسنده:

فاطمه F.A

ژانر:

عاشقانه

طراح جلد:

مهدیس امیرخانی

ویراستار:

Agust D

تگ مربوطه:

ندارد

صفحه آرا:

HADIS

تعداد صفحات:

11 صفحه



قلب قلب خودمه اما ضربانسن تویی



خلاصه:

عاشقم و دیوانه‌ی چشمانت
دلم لرزید از آن خنده‌ی زیبایت
چگونه گویم ای دیرینه‌یارم؟!
دلم را برده است عاشقانه‌هایت!
هر شب در کوچه می‌نشینم به عشق دیدار
ولیکن نمیایی و من باز هم امیدوار؛
من در این دنیا فقط یک آرزو دارم،
که روزی شوم تمام دنیایت.

تپش‌های قلبم تو را صدا می‌زند،
شبانه روز دلم هوای تو را می‌کند،
تو را که می‌بینم؛
دل برایت بی‌قراری می‌کند.
چنان عاشقم؛
روزی گر نبینمت،
چشمانم ز گریه تیره و تار می‌شوند!

روزی که نفس نامیدمت،
در خیال هم فکر این که روزی نفسم شوی را نمی‌کردم؛
اما...
وقتی ازم دور بودی؛
بی‌قرار بودم! دلتنگ بودم!
و فهمیدم یک روز، یک ساعت
و حتی یک لحظه هم در نبودت نمی‌توان نفس کشید.
پس تا نفس آخر دلیل نفسم‌هایم بمان. ...

می‌میرم گر روزی نباشی،
کنار دیگری جز من، تو باشی
سر به بیابان زنم من
گر روزی عاشقم نباشی
گویم دوستت دارم و تو
خالی از عاشقانه‌هایمان باشی.

بی‌قرارم، بی‌قرار،
در انتظار!
دلتنگ یار!
عاشقم کردی و گفתי، دوستم مدار!
حالا که گذشت چندین سال؛
حرف‌هایت کرد بی‌قرار
اما ته قلبم برعکس؛

خوشحال از دوستت دارم گفتنِ یار.

تو در قلبم آشیانه کردی
با نگاهت مرا دیوانه کردی
آن قدر دلبری کردی
که مرا هوایی کردی
فقط یک چیز می گویم:
تو با این قلب عاشق چه کارها که نکردی!

عاشقی زیباست، چرا زیبا نمی بینیم؟
گر تلخ است، چرا شیرین نمی بینیم؟
وقتی یک دیگر را عاشقانه می خوانیم،
چرا عشق را نادیده می گیریم؟
گر عشق را دواي دردمان بدانیم،
آن وقت خوشبختی را هم می بینیم.

ای عشق تو با جان و قلبم چه کردی؟
آخر انتظار و صبر تا چه حدی؟
من عاشق شدم و تو معشوق جانم.
حالا که دلم برایت کرده بی قراری،
تو بگو ای یار، تا کنون به من فکر کردی؟
من گویم عاشق هستم و تو با جانم چه کردی؟

گر قلب تو صاحب نظری داشت،
خنده زیبایت در من اثری داشت.
مرا با نگاهت کردی مجنون،
چرا که چشمانت غزلی داشت.

با نگاهت بی قرار می شوم،

در کنارت سرشار از آرامش می‌شوم،
ضربان قلبم با تو بالا می‌رود،
با عاشقانه‌های غرق در شادی می‌شوم،
می‌خواهم تا انتهای باور،
و دوستت دارم و خواهم داشت تا آخر.

ای عشق تو به من جان بخشیدی
با تمام اشتباهاتم باز بخشیدی
گوش به قلبت سپردم و نگاهت کردم
و تو آن لحظه فقط عشق را دیدی

در کنار سفره هفت‌سین،
برایت دعا می‌کردم جانانم.
با فکر به عشقت لبخند می‌زدم.
کنارم نبود؛

اما...

من تو را کنار خودم می‌دیدم.
دعا کردم که سال جدید،
آغاز ما شدنمان باشد.

دعا کردم سالی دیگر در کنارم،
دور سفره هفت‌سین نشسته باشی.
و از خدا می‌خواهم دعاهایم را مستجاب کند.

عشق یعنی با تو بودن، عشق یعنی زندگی.
عشق یعنی با تو می‌مانم، عشق یعنی دلدادی.
عشق یعنی در کنارت همیشه آرامش است.
عشق یعنی برای تو کنم عاشقی دیوانگی.

نگاهت، صدایت و آن خنده دلنشینت؛

مرا روزبه‌روز عاشق‌تر و دیوانه‌تر می‌کند.
نزدیکم که می‌شوی، تپش قلبم به اوج می‌رسد.
با تو بودم، می‌مانم و خواهم بود.
در کنارت تا آخر خواهم ماند.
زندگی من با تو روزبه‌روز شیرین‌تر می‌شود.
و من تو را عاشقانه می‌خواهم.

عشق یعنی وقتی نگاهت می‌کنم،
بی‌شک با نگاهت دیوانه می‌شوم.
عشق یعنی وقتی لبخند می‌زنی،
در دلم زلزله‌ای بر پا می‌شود.
وقتی به من نزدیک می‌شوی،
قلب عاشقم آمدنت را خبر می‌دهد.
و عشق یعنی تو که با بودن،
آرامش و زندگی را بهم هدیه می‌دهی.

قبلاً هر وقت که به صدای قلبم گوش می‌کردم،
تنها صدای که می‌شنیدم تپش های قلبم بودن.
اما اکنون هر وقت که به صدای قلبم گوش می‌دهم،
فقط و فقط اسم زیبا و دلنشین تو را می‌شنوم.
و من چه عاشقانه با نگاهت، صدایت و بوی تنت؛
نفس می‌کشم و شادمانه زندگی می‌کنم.

هنگامی که قلبم ضربانی نداشت.
نفسی برای کشیدن نداشتم.
هنگامی که همچون مرده متحرک بودم.
در یک گوشه ساکت می‌نشستم.
یکی آمد و شد ضربان قلبم، نفسم
و جان تازه‌ای به من بخشید.
از آن روز او شد همدم شب و روزم؛

همدم سختی هایم، غم و شادی زندگی ام؛
و شد دلیل هر ثانیه نفس کشیدنم.

عشق آن نیست که وقتی اعتراف می کنی
و دست رد به سی*نهات می زنند بگذری.
عشق آن نیست که با یک کلمه ی ساده،
همه لحظات خوب و شیرین را از یاد ببری.
عشق آن است که برای رسیدن به آن،
در همه حال تلاش کنی تا بهش برسی.
عشق آن است که هزاران بار از خود بگذری؛
تا او لبخند بزند و کنارت شاد و خوشحال باشد.

من که می گفتم آدم با یک نگاه عاشق نمی شود،
دیوانه شدن برای عشق و عاشقی اصلاً نمی شود.
اما حالا با یک نگاه عاشق شدم و دیوانه خندهات؛
می گویم دلم را جوری برده ای که این دل، دل نمی شود.

ای جان من، جانان من،
تو فرشته ای و جان من.
روز تولدت که می شود،
می آید لبخند بر لبان من.
تو جانمی، جانانمی؛
هم عشق و هم ایمانی.
تولدت مبارک باد ای یار من.
تا آخر هستی و می مانی دلداری من.

عشق را در کسی ببین،
که نامت از زبانش نمی افتد.
عشق را در کسی ببین،
که در سختی ها کنارت هست.
عشق را در کسی ببین،

که تو را برای خودت بخواهد.
و درِ قلبت را برای کسی باز کن
که مطمئن هستی،
قلبش برای تو می کوبد.

پایان

انجمن نویسندگی بوکینو



انجمن بوکینو

www.bockino.ir

